



درآمد:

همراهی با پدر و نکته آموزی از جنبه های گوناگون سلوک و شخصیت وی، ذهن و ضمیر فرزندان را به سان گنجینه ای از نکات ظریف و ارجمند در آورده است. در شریایی که بحران ارتباط والدین و فرزندان، دغدغه های فراوانی را پدید آورده است، ایمان و اعتقاد فرزندان آقای جمی به پدر، بسی عبرت آموز است. امید آنکه این خاطرات چراغی باشد فراوی آنان که در پی شناخت پویندگان طریق حیات طیبه اند.

۱ « حجت الاسلام جمی در قامت یک پدر » در گفت و شنود
شاهد یاران با احمد جمی

شخصیت او برای دوست و دشمن، جذاب است...

کردم که عموها و پسرعموها هم برای ادامه تحصیل، پیش ما زندگی می کردند، مادرمان البته این شرایط را پذیرفته بود و همراهی می کرد. پدر و مادرمان همدیگر را کاملاً درک می کردند و رابطه منطقی و شفاف و صمیمانه ای با هم داشتند. حاج آقا کاملاً متوجه مشکلاتی که برای مادر وجود داشت، بود و با رفتار محبت آمیز و مدارا و مسالمت، از سنگینی این بار می کاست.

آیا با پسر و دختر رفتار متفاوتی داشتند؟

ما چهار برادر بودیم که پشت سر هم به دنیا آمدیم و خواهرها با فاصله سه چهار ساله، البته به دلیل اینکه ما بزرگ شده بودیم و آنها کوچک تر بودند، نوعی تفاوت در رفتار حاج آقا نسبت به دخترها دیده می شد، ولی به دلیل کوچک تر بودنشان بود نه به دلیل دختر بودنشان. محبت حاج آقا نسبت به همه یکسان بود.

آیا نسبت به ادامه تحصیل و نوع رشته ای که تحصیل می کردید حساسیت به خرج می دادند؟

در خانواده روحانیون مرسوم هست که پدرها سعی می کنند فرزندان را هم معمم شوند، ولی پدر ما چنین تحکمی نداشت. پدر خیلی علاقمند بودند که ما به تحصیلاتمان ادامه بدهیم، ولی برای تعیین رشته و این مسائل، اجباری در کار نبود. از وضعیت درسی مان می پرسیدند و اگر نمرات خوبی نمی گرفتیم، خیلی ضعیف انتقاد می کردند، ولی تحکم و سرزنشی در کار نبود. شیوه رفتار ایشان به گونه ای بود که اگر اندکی از دست ما ناراحت می شدند، خود ما به شدت نگران می شدیم و سعی می کردیم به هر نحو ممکن از دلشان بیرون بیاوریم.

علت این تأثیر را چه می دانید؟

جاذبه های شخصیتی ایشان. حاج آقا انسان خود ساخته ای است. تقوا، زهد، حلم و بردباری و مهربانی از ویژگی هایی هستند که شاید انسان بتواند از آنها تعریف خاصی به دست بدهد، ولی مجموعه شان از فرد شخصیتی را می سازد که برای دوست و دشمن، جذاب است. مناعت طبع حاج آقا بی نظیر بود و در اوج گرفتاری های شخصی، طبع بسیار بلندی داشت. هرگز ندیدم که

کمی از ارتباط پدر و مادران بگویید.

رابطه این دو تا آنجا که من یادم هست، یک رابطه کاملاً منطقی بود. فضای خانه ما یک فضای صمیمی و شفاف بود. حدود وظایف و مسئولیت ها مشخص بودند. در خانواده های مختلف، سلسله مراتبها متفاوت است. ما به هر حال جنوبی هستیم و در خانواده های جنوبی نوعی روحیه مردسالارانه حاکم است، با این همه حاج آقا کاملاً رفتار عادلانه ای داشت. اساساً به شکل تحکم آمیز برخورد نمی کرد و به همه احترام می گذاشت و مادر ما هم که از احترام خاصی برخوردار بود. هرگز به یاد ندارم که این دو با هم مجادله و یا صدایشان را برای همدیگر بلند کرده باشند. مادر ما هم خیلی حوصله می کرد، چون واقعاً زندگی مان سخت بود و ایشان باید بار یک زندگی، نه نفره را به دوش می کشید. خودش هم جوان بود و نیازهای طبیعی یک جوان را داشت، اما باید مسئولیت این خانواده پر جمعیت را هم به دوش می کشید، مضافاً بر اینکه عرض

از کودکی خود و شیوه های تربیتی پدر بگویید.

در سال ۱۳۲۴ در آبادان به دنیا آمدم و همان جا هم بزرگ شدم و تحصیلات را در آنجا گذراندم. از سال ۵۹ مسائل جنگ و مقتضیات آن به هر حال روی خانواده تأثیر گذاشت و مسائل خودش را داشت و لذت بیشتر خاطرات ما به آن دوران برمی گردد. پدر ما شخصیت جامعی دارد. ایشان هم به مسائل خانوادگی دقت داشت، هم به مسائل فامیلی و هم به مسائل اجتماعی و سیاسی. ما از نظر معیشتی زندگی آسانی نداشتیم، به هر حال متعلق به قشر متوسط پایین بودیم. خانه ای داشتیم که دو تا اتاق داشت و خانواده پر جمعیتی هم بودیم. در تنگستان شرایط بسیار دشوار بود و زمینه رشد و تحصیل برای عموها هم فراهم نبود. حاج آقا با همان زندگی سخت، آنها را هم آورد و در همان دو اتاق در کنار ما امکان تحصیل و رشد را برایشان فراهم کرد. برادر بزرگ تر بود و حکم پدر را برای برادرهایش داشت. محیط تنگستان هم بسته بود و بیشتر از دوره ابتدایی نداشت، لذا ایشان دو تا از برادرها و یکی از پسرعموهایش را آورد پیش خودش در همان خانه کوچک. می خواهم بگویم که حاج آقا از حداقل امکانات خود برای فراهم کردن زمینه های تحصیلی و شغلی بستگان خود هم بهره می گرفت. در آن دوران با تجمیع کوچک همشهری های خود نیز ارتباط کامل اجتماعی داشت و تا حدی که مقدورش بود، به مسائل و مشکلات آنها می رسید. محیطی که ما در آن بزرگ شدیم، یک فضای کاملاً سنتی و مذهبی بود و حاج آقا بین مسائل اجتماعی، سیاسی و خانوادگی، مرز بندی های مشخصی داشت و هیچ یک از این حیطه ها در حیطه های دیگر تداخل پیدا نمی کردند. ایشان همین مرز بندی را هم در داخل خانه هم داشت. به مسائل تربیتی، بسیار توجه می کرد. بسیار رؤف و عطف بود و با آنکه در خانواده مشکلات زیادی داشتیم، اما ایشان لحظه ای صبر و مهربانی خود را از دست نداد. هر کسی که با حاج آقا روبرو شده یا زندگی کرده باشد، همین برداشت را از او دارد. با این ویژگی ها، در هر جمعی قرار می گرفت، شخصیتش برجسته بود.

حجت الاسلام جمی

پدر خیلی علاقمند بودند که ما به تحصیلاتمان ادامه بدهیم، ولی برای تعیین رشته و این مسائل، اجباری در کار نبود. از وضعیت درسی مان می پرسیدند و اگر نمرات خوبی نمی گرفتیم، خیلی ضعیف انتقاد می کردند، ولی تحکم و سرزنشی در کار نبود. شیوه رفتار ایشان به گونه ای بود که اگر اندکی از دست ما ناراحت می شدند، خود ما به شدت نگران می شدیم و سعی می کردیم به هر نحو ممکن از دلشان بیرون بیاوریم.



نیازش را نزد کسی برود و یا از زندگی گلیابه و شکایتی نکند. من در میان اسناد ایشان یک بار به سند جالبی برخوردیم که مؤید همین نکته است. حاج آقا از دهه ۳۰ در آبادان بودند؛ منتهی تا سال ۵۵ نتوانستند برای خانواده، منزل شخصی تهیه کنند. کسانی که در ساخت مسجد آن جاشرکت داشتند، تصمیم می‌گیرند یک منزل هم برای آقا بسازند. حاج آقا فهرست اسامی کسانی را که این کمک را کرده بودند، می‌گیرد و از آنها تشکر می‌کند و می‌گوید که نیازی به این کار نیست. این نوع رفتارها روی اطرافیان تأثیر می‌گذارد. حاج آقا در عین نیاز، این طور طبع بلندی داشتند و از کسی کمکی را نمی‌پذیرفتند.

باتوجه به اینکه حاج آقا، پدرشان را خیلی زود از دست دادند و همه مسئولیت‌ها به نوعی روی دوش مادر بزرگتان قرار گرفت، از ایشان خاطراتی را نقل کنید.

مادر بزرگ ما سعی کرد هم جای پدر باشد و هم جای مادر و در مقابل ناملایمات هیچ ضعفی از خود نشان ندهد. او خودش شش تا یتیم داشت و دو تا بچه هم برای برادر شوهرش بودند و باید هشت تا بچه را بزرگ می‌کرد و این بچه‌ها هم در سن و شرایطی نبودند که بتوانند برایش کاری بکنند. او محکم ایستاد و برای همه آنها هم مادری کرد و هم پدری. روحیه سخت و مقاومی داشت. **آقای جمی در شیوه‌های تربیتی خود روی چه مسائلی بیشتر حساسیت داشتند؟**

روی مسائل دینی، موقعی که درباره احکام دینی کاهلی می‌کردیم، تذکر می‌داد و گاهی هم اخم می‌کرد، ولی در همین حد، تحکم و سر و صدا و این کارها اساساً در شخصیتش نبود. به هر حال ما طوری بودیم که با یک اخم آقا حساب کارمان را می‌فهمیدیم. همین حالا هم با اینکه رابطه بین پدر و مادر و فرزندان تغییر کرده، به هر حال باز عده‌ای در این کار موفق ترند که صبر بیشتری دارند و کمتر تحکم می‌کنند.

علت محبوبیت آقای جمی در نزد نوجوانان و جوانان با وجود اختلاف سن زیاد چیست؟

حاج آقا درک خوبی از مسائل آنها دارد. یادم هست مسجد که می‌رفت، بچه‌هایی را که به آنجا می‌آمدند، به شدت تحت حمایت قرار می‌داد. حالاتی در مأمومین بود و حالا هم هست که بچه‌ها را پس می‌زنند و می‌گویند مسجد جای بچه نیست. حاج آقا به خاطر بچه‌ها با آنها دعوا می‌کرد و جالب اینجاست که با آنکه حاج آقا در سنین میانسانی و آن افراد، معمر بودند، از ایشان دلخور نمی‌شدند و کسی هم قهر نمی‌کرد. بچه‌ها هم به ذوق و شوق حاج آقا می‌آمدند و مسجد همیشه پر از بچه بود. اینها نسلی بودند که بعدها نوجوان و جوان شدند و آن حماسه‌ها را آفریدند و جالب‌تر اینکه بچه‌های آنها هم با حاج آقا رابطه صمیمانه داشتند و دارند. همین حالا هم حاج آقا با اینکه یک مقدار ضعیف و بیمار شده‌اند، از کسانی که به دیدنش می‌آیند می‌پرسند بچه‌ها چطور است؟ از دوا چه کرد؟ اگر از آن تحصیلات و شغل آنها می‌پرسند. مثلاً چند روز پیش آقایی که مدتی استاندار خوزستان بود، نزد آقا آمده بود،



آقا پرسید، «محمدت چطور است؟» ظاهر آقا محمد آقا خیلی شیطان بوده. پدرش توضیح داد که حالا او بزرگ شده است و به دانشگاه می‌رود.

حاج آقا بسیار خوش حافظه بود و کمتر چیزی از یادش می‌رفت. همه چیز را با دقت در ذهنش ثبت می‌کرد. طوری بود که وقتی دیگران در نقل قول‌هایشان از حاج آقا، حتی یک واژه یا کلمات پس و پیش می‌کردند، ایشان می‌گفت که دارد اشتباه می‌کند و من این را نگفته‌ام.

چگونه است که آقای جمی در اوج مشکلات جنگ و مسائل متعددی که به هر حال مسئولیتش به عهده ایشان بود، متوجه مسائل جزئی و شخصی افرادی هم که با ایشان در ارتباط بودند، می‌شدند و بی‌آنکه این افراد کمکی بخواهند، در رفع آنها می‌کوشیدند؟

حاج آقا به هر حال خودشان با سختی بزرگ شده‌اند و مشکلات و سختی‌ها را خیلی خوب تشخیص می‌دهند. تولد ایشان هفت هشت سال بعد از قیام دلبران تنگستان بود و لذا از همان کودکی با مفهوم عدالت و مبارزه در راه احقاق حقوق مردم آشنا بودند. آدم‌های تیزهوش، وقتی خودشان سختی‌ها و مشکلات را تجربه می‌کنند، ضرورتی ندارد که به آنها بگویند در چه حالید و چه وضعیتی دارید. اشارات بسیار ظریف هم آنها را به وضعیت اطرافیان، حساس می‌کند. محیط تنگستان تحت تأثیر دلبران تنگستان که قیامی با جنبه دینی و موافقت‌آمیز بود، قرار داشت. این گونه رویدادها در ارتقای سطح فکر و ذوق نظر افرادی چون حاج آقا، فوق العاده تأثیر گذارند. بعد هم که با فاصله بسیار کمی در جریان نهضت نفت و رویداد ۱۵ خرداد قرار گرفتند و مسائل مبارزاتی و پیروزی انقلاب و جنگ پیش آمد و خلاصه، همه عمر حاج آقا در تلاطم‌ها و انقلاب‌ها گذشت و ایشان کاملاً در متن قضایا بود. این تجربه‌ها، انسان را نسبت به همه مسائل، اعم از فردی و اجتماعی و سیاسی حساس می‌کند.

بزرگ‌ترین درسی را که از پدرتان گرفته‌اید، چیست؟ حاج آقا قدر تک تک لحظات عمرش را می‌دانست و می‌داند و لحظه‌ای را به بطلات نمی‌گذراند. ایشان عرصه‌های مختلفی را تجربه کرده و معنای هر یک لحظه را می‌داند. یک وقتی به من می‌گفت، «تا دندان بودن نان نبود، از وقتی که نان آمد دیگر دندانی نیست.» ایشان احساس می‌کرد بعد از انقلاب، شرایط بسیار مناسب‌تری برای خدمت فراهم شده و ای کاش ده سال جوان‌تر بود. ایشان و همین طور ما، متعلق به نسل‌هایی هستیم که محدودیت‌ها، مشکلات و فشارهای سیاسی و اجتماعی را احساس کرده و لذا قدر آزادی فعلی را می‌داند. کسی که به خاطر تهیه یک کتاب زجر نکشیده و راحت پشت کامپیوتر می‌نشیند و با کل دنیا ارتباط برقرار می‌کند، تصورش را هم نمی‌تواند بکند که ما برای خواندن یک خط کتاب و اعلامیه، باید چه خطراتی را به جان می‌خریدیم.

آشنایی حاج آقا با حضرت امام از سال ۴۴ آغاز می‌شود؟ بله، حاج آقا در قم درس خواند و امام را در آنجا درک کرد، ولی از سال ۴۲ کاملاً ستم‌گیری خود را مشخص کردند. اینکه حاج آقا اخبار و اطلاعات را از کجا می‌گرفت، نمی‌دانم. قطعاً روحانیون به ایشان اخبار را می‌رساندند. آبادان هم بعد از تهران، قوی‌ترین ساواک را داشت، چون هم پالایشگاه و طبقه کارگر گسترده‌ای در آنجا بود و هم شهر در منطقه مرزی با عراق قرار داشت. گروه‌های

چپ هم بسیار فعال بودند. در زمان عبدالناصر هم که مسائل ناسیونالیستی عرب مطرح شد، رژیم به مرزهای غربی حساس شده بود و به هر حال آبادان وضعیت خاصی داشت. همه اینها باعث شده بود که ساواک هم در آنجا کمتر سخت‌گیری کند و لذا فضای تبلیغی بازتری در آبادان وجود داشت. هم در محیط روشنفکری مثل دانشکده نفت که امثال مرحوم دکتر شریعتی برای سخنرانی می‌آمدند و هم در محیط روحانیت که افراد بسیار عالم و زنده‌ای می‌آمدند، مثل شهید مطهری، شهید مفتاح، آیت‌الله مکارم، آیت‌الله سبحانی...



پدرم به مرحوم حاج احمد آقا هم خیلی علاقه داشتند. مرحوم حاج احمد آقا به صورت گمنام می‌آمدند آبادان. در سال ۷۵، ۷۴ هم یک باری با خانواده آمدند آبادان. مرحوم احمد آقا به ابوی گفته بودند، «من هر وقت شما را می‌بینم به یاد پدرم می‌افتم.» رابطه‌شان به این شکل بود.

از رابطه پدرتان با شهید مطهری نکته‌ای را به یاد دارید؟ بله ایشان زیاد می‌آمدند آبادان. یادم هست که زمستان بود و شهید مطهری یک هفته‌ای منزل ما بودند. یک بار هم حاج آقا تحت تعقیب بودند، یک ماهی در تهران در منزل شهید مطهری ماندند. رابطه بسیار صمیمانه‌ای داشتند. عده‌ای از آقایان علما در تبعید بودند و یادم هست که شهید مطهری و حاج آقا با متدینین شهر جلساتی می‌گذاشتند تا امکاناتی را برای آقایان در تبعید فراهم کنند و به آنها برسانند. حاج آقا به شدت به مرحوم مطهری علاقه داشت و از شهادت ایشان بسیار متأثر شد.

دیگر به چه کسانی علاقه ویژه‌ای داشتند؟

به مرحوم حاج احمد آقا هم خیلی علاقه داشت. مرحوم حاج احمد آقا به صورت گمنام می‌آمد آبادان. در سال ۷۵، ۷۴ هم یک باری با خانواده آمدند آبادان. مرحوم احمد آقا به ابوی گفته بود، «من هر وقت شما را می‌بینم به یاد پدرم می‌افتم.» رابطه‌شان به این شکل بود. احمد آقا گفته بود، «شنیده‌ام در اینجا برای شما مشکلاتی پیش آمده. اجازه بدهید من بروم با مقام معظم رهبری صحبت کنم.» حاج آقا گفته بود، «چیز مهمی نیست. نگران نباشید.» حاج احمد آقا گفته بود، «شما برای ما خیلی عزیز هستید و مرحوم امام به شما خیلی علاقه داشتند.» از رویدادهای حول و حوش پیروزی انقلاب و نقش پدرتان چه خاطراتی دارید؟

اوضاع آشفته و همه چیز از ما پاشیده بود. حاج آقا محور کارها بود و سعی می‌کرد سازمان‌ها و ارگان‌های رسمی را هماهنگ سازد.



حاج آقا به شدت اهل مطالعه است. در کتابخانه وسیع ایشان از کانت گرفته تا فلاسفه جدید و از ریاضیات گرفته تا الهیات، کتاب پیدا می‌کنید. ایشان اغلب نشریات را مطالعه می‌کردند و یاد هم هست که حتی زن روز و مجله خواندنیها را هم می‌خواندند و کاملاً در جریان مسائل روز بودند. رادیوهای فارسی زبان خارجی و رادیوهای عربی را هم که با پیگیری تمام گوش می‌دادند و مخصوصاً موضوع فلسطین را دقیقاً دنبال می‌کردند.

ولطایف ادبی استفاده می‌کرد، روحیه لطیف و عارفانه‌ای داشت و بسیار خوش خلق و اهل مطایبه بود.

برخورد ایشان با مخالفان خود چگونه بود؟

مدارا و صبر. من هرگز ندیدم که در مقابل آنها عصبانی شود. اگر هم می‌خواست تشری بزند به ماها می‌زد. اگر در میان نزدیکان و بستگان انحرافی می‌دید، تذکر می‌داد و گاهی هم با مهربانی دعوایشان می‌کرد، ولی در مورد دیگران، حتی اگر لجبازی هم می‌کردند، صبوری به خرج می‌داد. خیلی اهل وارد شدن به این مباحث نبود.

اگر برای کسی زحمت می‌کشیدند و به او برای انجام کار خیر امید می‌بستند و آن فرد، درست از کار در نمی‌آمد، چه می‌کردند؟ با او دعوا می‌کرد، ولی اگر می‌دید که اساساً حرفش تأثیر ندارد، دنباله قضیه را نمی‌گرفت.

برخوردشان با مسئله ازدواج فرزندانشان چگونه بود؟ ازدواج خود من که با دختر عمه ام و بر اساس شناخت کامل بود.



تحركات گروه‌های سیاسی، به خصوص چپی‌ها هم در میان بود و محیط کارگری را آشفته می‌کردند. حاج آقا سعی می‌کرد با مدارا و صبر، این مسائل را حل کند خلاصه گرفتاری‌هایش زیاد بود. عوارض ناشی از عمل جراحی مغزی که در سال ۵۴ روی ایشان انجام شده بود، در این فشارها و مخصوصاً دشواری‌های دوره جنگ و حصر آبادان، در ایشان نمودی نداشت؟

خوشبختانه عمل جراحی خیلی خوب انجام شد و حاج آقا هم آن قدر مشغله داشت و کار می‌کرد که در واقع به خودش فرصت فکر کردن به مشکلات جسمی خود را نمی‌داد. البته ضعف و خستگی به هر حال بود، اما ایشان به روی خودش نمی‌آورد. عشق به خدمت و به مردم باعث می‌شد که حاج آقا همیشه بیشتر از ظرفیت جسمی از خودش کار می‌کشید.

با توجه به اینکه در سال‌های پیش از انقلاب جو خوزستان به طور اعم و جو آبادان به طور اخص، جو روحانیت پذیری نبود و رژیم نهایت سعی خود را می‌کرد که با ایجاد مراکز تفریحی به شیوه غربی، فضای شهر را اروپایی‌مآب و ضد دینی کند، علت موفقیت حاج آقا جمعی در تبیین و گسترش ارزش‌های مذهبی دینی چه بود؟

ببینید. رژیم تلاش می‌کرد و با ایجاد مراکز تفریحی ناسالم و رواج بخش غلط فرهنگ غرب، سعی داشت زمینه‌های رشد ارزش‌های اسلامی را از بین ببرد و یا تضعیف کند، اما در عین حال به دلیل آزادی‌های نسبی که در برگزاری سخنرانی‌ها و روشنگری‌ها وجود داشت، چه در بخش جریانات دانشجویی و چه در بخش روحانیت و شخصیت‌های دینی، فعالیت‌های ریشه‌ای عمیقی صورت می‌گرفت. مثلاً در دانشکده آبادان جلسات سخنرانی با حضور افرادی چون دکتر شریعتی برگزار می‌شدند. یاد هم هست که دکتر شریعتی دست کم در حیطه دانشجویی و روشنفکری، تکلیف همه را روشن کرد و بین مبارزان و رژیم، خط مشخصی کشید. در جلسات هفتگی روحانیت در آبادان هم افراد بسیار عالم و شاخص و استخوانداری دعوت می‌شدند. کسانی که هر یک به تنهایی برای انقلاب و حرکت اسلامی ستون و روزه‌های بودند، لذا جریاناتی که در آبادان شکل گرفتند و تقویت شدند، جریانات عمیق و استخواندار و درستی بودند و سطحی‌نگری و حرکت‌های انگیزشی

و خلق الساعه، کمتر در آنها دیده می‌شد. رژیم سعی می‌کرد یک فرهنگ دقیق و سطحی را ترویج کند، ولی این جریانات در صدد تغییرات ریشه‌ای و بنیادی بودند. حاج آقا در این میان حکم کاتالاز ارتباطی بین همه نیروهای مذهبی و متعهد را داشت. انصافاً قشرهای روشنفکری هم در آبادان، به شکل درستی شکل گرفتند، هم در آموزش و هم پرورش، هم در دانشکده نفت و هم در پالیسنگاه. به هر حال حاج آقا چهره روحانی ثابت قدمی بود که همه قشرها به ایشان اعتماد داشتند.

می‌داشتند که باعث جذب جوان‌ها می‌شد. حاج آقا به شدت اهل مطالعه است. در کتابخانه وسیع ایشان از کانت گرفته تا فلاسفه جدید و از ریاضیات گرفته تا الهیات، کتاب پیدا می‌کنید. ایشان اغلب نشریات را مطالعه می‌کردند و یاد هم هست که حتی زن روز و مجله خواندنیها را هم می‌خواندند و کاملاً در جریان مسائل روز بودند. رادیوهای فارسی زبان خارجی و رادیوهای عربی را هم که با پیگیری تمام گوش می‌دادند و مخصوصاً موضوع فلسطین را دقیقاً دنبال می‌کردند.

بعضی از مهارت‌ها حاصل مطالعه نیستند و در بحث‌ها و چالش‌ها به دست می‌آیند.

ایشان دائماً با گروه‌های دانشجویی و فرهنگی در تماس بود و با آنها بحث داشت. به اعتقاد من مشرب عرفانی حاج آقا هم در این وسعت دید، خیلی اثر دارد. کسانی که با عرفان و عرفا سر و کار دارند، وسعت دید و اندیشه‌شان زیاد است. حاج آقا شعر زیاد می‌خواند و دیوان همه شعرا از پروین اعتصامی گرفته تا متقدمین را مطالعه می‌کرد و به ویژه علاقه خاصی به حافظ داشت و غالباً هم در صحبت‌ها و سخنرانی‌هایش از این اشعار

در سال ۵۸ در یک مراسم فوق العاده ساده ازدواج کردم. مشکلی نبود. عمه‌ام آمدند، صحبت کردند و حاج آقا هم با کمترین شرایط موافقت کردند.

آیا شما می‌توانستید مشکلاتتان را راحت به پدرتان بگویید. می‌توانستیم، اما نمی‌گفتیم. پدر ما همیشه آدم پر مشغله‌ای بود. البته در میان این مشغله‌ها متوجه ما و مسائلمان هم بود، ولی ما خودمان حتی الامکان مشکلاتمان را از ایشان پنهان می‌کردیم و سعی داشتیم خودمان مشکلاتمان را حل کنیم.

بارزترین ویژگی ایشان چیست؟

ایمان و توکل. حاج آقا موحد و واقعی است.

اگر قرار بود بر سر ایمانشان همه بچه‌هایشان را فدا کنند، می‌کردند؟

بی‌بر برگرد. پیوسته ثابت قدم بود. ایشان علاقه زیادی به برادر شهیدش داشت. یکی از شاهان می‌گفت موقعی که حاج آقا از فرمانداری بیرون آمد و با جنازه برادرش روبرو شد، با نهایت وقار گفت، «انالله و انا الیه راجعون»، و به فرمانداری برگشت. ایشان هیچ وقت در شادی و غم از جادرمی‌رود و حالت اعتدالی دارد. من در طی این سال‌ها هرگز نترزلی در پدرم ندیده‌ام.

پسر آقای جمعی بودن سخت است یا آسان؟

ما واقعاً با این مسئله مشکل داریم. همه دلشان می‌خواهد با ما بگویند که، «گیرم پدر تو بود فاضل» و باقی قضایا، سایه حاج آقا خیلی سنگین است. جامعه هر کاری را از ما نمی‌پذیرد.

آبادان بدون آقای جمعی یعنی چه؟

حاج آقا جزو تاریخ آبادان است، مخصوصاً در طول جنگ، یکی از محورهای اصلی مقاومت شهر، ایشان بود و گزینه در خرمشهر هم نیروهای رزمنده فداکار کم نبودند و با وجود همه این عناصر، خرمشهر سقوط کرد. آبادان فعلی از لحاظ فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی، زیرساخت‌های اساسی را دارد. اگر مسئله امنیت منطقه به لحاظ آشفتگی در کشور هم مرز، حل شود، آبادان دارای مجموعه ظرفیت‌های ارزشمندی است که اگر مرور زمان کم‌نگشان نکنند، می‌توان با اتکالی به آنها آبادان را بار دیگر به شهر آبادی تبدیل کرد. آبادان در ابتدای امر قصبه کوچکی بیش نبود و در طول چند دهه تبدیل به یک شهر صنعتی پیشرفته شد. لذا این استعداد را دارد که خیلی سریع، موفقیت خوبی پیدا کند. زیر ساخت‌های آبادان را مناسب می‌بینم و لذا پیشرفت آن منوط به فرد یا افراد نیست. بعضی از شرایط ناخواسته بر این شهر تحمیل شد که انشاءالله برطرف می‌شوند.

و سخن آخر؟

می‌خواهم به دو نکته اشاره کنم. یکی علاقه‌ام به حاج آقا بود. من در بعضی از ملاقات‌های حاج آقا با امام حضور نداشتم و نمی‌دانم بین آنها چه می‌گذشت. حاج احمد آقا به حاج آقا تلفن می‌زدند و می‌گفتند بیایید که امام با شما کار دارند و حاج آقا بدون تشریفات قبلی می‌رفتند. هر وقت حاج آقا خدمت امام می‌رفت، موقعی که برمی‌گشت، شارژ و سرحال بود و تا مدت‌ها جلالت این ملاقات را در ایشان حس می‌کردیم. یک بار حاج آقا می‌خواست برود سفر و گفت که برویم دفتر امام که با آقای صناعی و آقای توسلی و دیگران خداحافظی کنیم. نمی‌دانم آقای توسلی یا آقای صناعی گفته بودند که امام می‌خواهند شما را ببینند. حاج آقا گفته بود، «به من وقت ملاقات ندهاده بودند»، گفته بودند، «خود امام علاقه دارند.» از همین برخورد کاملاً مشخص بود که امام هم به ایشان علاقه خاصی داشتند.

نکته دوم این است که یک بار آیت‌الله جنتی به حاج آقا گفته بودند، «شما نزد امام خیلی شأن دارید.» حاج آقا پرسیده بود، «چه شده؟» آقای جنتی گفته بودند، «یک روز موقعی که می‌خواستیم از خدمت امام خارج شویم و با ایشان خداحافظی کنیم، فرمودند: شنیده‌ام که در بحث مجلس خبرگان، این بحث مطرح شده که آقای جمعی نباشد. این حرف چیست؟ ایشان در انقلاب زحمت کشیده و من صلاحیت ایشان را قبول دارم و باید در مجلس خبرگان باشد.» ■